

تنزیه و تقدیس

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



تنزیه و تقدیس

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

اگرچه کاملاً بدیهی است که تنزیه و تقدیس یکی از اصول اساسی امر اقدس ابهی است و در کتاب اقدس بر آن تأکید شده و اراده الهی چنان است که احبای او عنصر لطافت و پاکی و نظافت و طهارت در بین مردمان باشند تا رایحه طیبیه رحمانیه از آن به مشام رسد، اما مروری بر لوح مبارک معروف به تنزیه و تقدیس که از کَلک اطهر مولای بی همتا، حضرت عبدالبهاء، عزّ نزول یافته، بر بینش و بصیرت می افزاید.

این لوح مبارک در جلد اول مکاتیب عبدالبهاء، صفحه 324 به بعد، جلد اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص 142 به بعد (لوح شماره 129)، و جلد اول من مکاتیب عبدالبهاء، ص 200 به بعد درج است. ترجمه انگلیسی آن را می توان در -'Abdu'l- Selections from the Writings of Baha، ص 146 تحت شماره 129 مشاهده نمود.



ORIGINAL

جناب دکتر اودو شفر راجع به تنزیه و تقدیس مقالتی جامع تحت عنوان In a Blue Haze: Smoking and Baha'i Ethics مرقوم داشته‌اند که با عنوان "در غباری آبی‌رنگ: دخانیات و اصول اخلاقی بهائی" به فارسی ترجمه شده است. در اثر مزبور از لوح مبارک تنزیه و تقدیس نیز استفاده شده است.

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک دربارهٔ گوناگون تنزیه و تقدیس و سوابق آن در ادیان مسیحی و اسلام و نیز اصول اساسی آن در امر مبارک مطالبی را بیان می‌فرمایند که لازم است توجه تام به آن مبذول گردد. در این وجیزه، با توجه به دیگر آثار مبارک، به اختصار به برخی موارد آن پرداخته خواهد شد.

اول کمال

حضرت عبدالبهاء تنزیه و تقدیس را اول کمال ذکر کرده‌اند، گو این که تنزیه و تقدیس به معنای باطنی و ظاهری هر دو است. مثلاً حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 164)

اما آنچه که حضرت عبدالبهاء در اینجا ذکر می‌فرمایند، "تنزیه و تقدیس ظاهری و پاکیزگی همراه با تقدیس و تنزیه باطنی است. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "بدان که تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست. مثلاً سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دون‌الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آن که در صرف جنت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی من یُظهِرُ اللهُ را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آن وقت طاهر خواهی بود به طهارتی که نفع بخشد تو را." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولی، ص 68)

اما طلعت اعلی در باب طهارت ظاهره نیز بیانی دارند که می‌فرمایند، "خداوند دوست می‌دارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت ... و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را؛ و دوست می‌دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان کُرّه نداشته باشد چگونه و دیگری." (بیان فارسی، واحد 5، باب 14 / منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولی، ص 54)

جمال قدم در کتاب اقدس تأکید دارند، "كونوا عنصر اللطافة بين البرية. هذا ما أراد لكم مولیکم العزیز الحکیم." (بند، 74) یا در بند 46 تأکید دارند که همیشه به لطافت متمسک باشید که مبادات چشم‌ها به آلودگی که خودتان و اهل بهشت از آن کراهت دارید بیفتد و کسی که از آن تجاوز کند اعمال نیکوی او نیز در همان آن باطل گردد مگر آن که عذر موجهی داشته باشد.

حتی در مورد خانه‌ها نیز بیان مبارک بسیار جاذب است. به خانی می‌فرمایند که عنایت را به هیکل لوح مبعوث کردیم و برایت فرستادیم و در حین غفلت از خانه‌ات در آن وارد شدیم و از آن رائحه خوب و خوشی به مشام ما رسید. بعد در ادامه می‌فرمایند، "نظفوا، یا قوم، بیوتکم و غسلوا لباسکم عما یکرهه الله. کذلک یعظکم العلیم. إنا نحب اللطافة فی کل الأحوال ایّاکم أن تتجاوزوا عما أمرتم به فی کتاب الله العزیز الحمید." بعد در ادامه تأکید دارند که، "كونوا فی غایة اللطافة. إن الذی لیس له لطافة لن یجد نفعات الرحمن و لا یتانس معه أهل الرضوان." (آثار قلم اعلی، ج 1، خط جناب زین‌المقربین، ص 369 / طبع کانادا، ص 404 / مضمون: ای مردم، خانه‌هایتان را تمیز کنید و لباس‌هایتان را از آنچه که خداوند از آن کراهت دارد بزدا کنید. اینچنین خداوند علیم شما را پند می‌دهد. ما در جمیع احوال لطافت را دوست داریم. مبادا از آنچه که در کتاب خداوند عزیز حمید امر شدید، تجاوز کنید... در نهایت لطافت باشید. کسی که لطافت نداشته باشد، بوی خوش رحمن هرگز به مشامش نرسد و اهل بهشت با او انس نخواهند گرفت.)

بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء تأکید دارند: "اول کمال تنزیه و تقدیس است و پاکی از نقائص این بدان معنی است که برای آن که انسان قابل تجلیات الهیه شود، ابتدا باید پاکیزگی ظاهر و باطن را داشته باشد که به آن تنزیه و تقدیس گویند. حتی برای حضور در مراقد مقدسه باید در نهایت نظافت و پاکیزگی بود. چه که حضرت رسول اکرم فرمودند، "المؤمن حی فی الدارین" (مؤمن در هر دو جهان زنده است). بنابراین، روح او در آن هنگام که کسی بر مرقدش دعا می‌خواند اگر بوی ناخوش احساس نماید، البته مشمئز گردد.

ماء طهور

لطافت و نظافت ظاهره نشانی از طهارت درون دارد. یعنی این مکمل آن است و آن متمم این. نصابی الهیه به آب تشبیه شده است. حضرت عبدالبهاء به آیه 10 از سوره لقمان و آیه 48 از سوره فرقان استناد می‌فرمایند که فرمود، "و أنزلنا من السماء ماء طهورا" (از آسمان آب پاک نازل کردیم) که البته به آیات الهی اشاره دارد که سبب تطهیر نفوس شده آنها را به ملکوت رهنمون می‌سازد. همین معنی در

آثار حضرت مسیح نیز مشاهده شده است. یحیی تعمید دهنده فرمود، "من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او [مسیح] شما را به روح القدس تعمید خواهد داد." (انجیل مرقس، باب 1، آیه 8) و حضرت مسیح می‌فرماید، "آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. (انجیل یوحنا، باب 3، آیه 5)

بنابراین تعمید ظاهری آیتی از طهارت و لطافت درونی است تا آدمی به ملکوت خدا بتواند راه یابد. حضرت بهاءالله آن را به اتّصاف به صفات الهی منوط می‌دانند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آید." (مجموعه الواح، ص 323) این اتّصاف به صفات، همان تلطیف درون است که آلودگی‌ها را زائل می‌سازد.

حضرت عبدالبهاء در تبیین بیان حضرت مسیح می‌فرماید، "در انجیل می‌فرماید که هر نفسی باید تعمید به آب و روح یابد و در جای دیگر می‌فرماید باید به آتش و روح تعمید یافت و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات است و مقصود از روح روح القدس است و مقصود از آتش نار محبت‌الله... به حصول این مقامات ثلاثه قرینت الهیه حاصل گردد." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 92)

برای آن که امکان تلطیف درون حاصل شود، ابتدا باید نظافت و لطافت ظاهره را تأمین نمود. زیرا، "نظافت ظاهره هرچند امریست جسمانی ولکن تأثیر شدید در روحانیات دارد." (مکاتیب، ج 1، ص 325) بعد، آن را به نغمات موسیقی تشبیه می‌فرمایند که هرچند اصوات در واقع تموج هوا است که در عصب گوش تأثیر می‌گذارد و جمیع این تحرّکات عنصری است ولی در اهتزاز روح تأثیر دارد.

از آن گذشته جسم انسان باید سالم و تندرست باشد تا بتواند نفحات قدسی را پذیرا گردد و بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‌فرماید، "ایّاکم أن تستعملوا ما تکسل به هیاکلکم و یضرُّ أبدانکم. إنا ما أردنا لکم إلا ما ینفعکم. یشهد بذلک کلُّ الأشياء لو انتم تسمعون." (کتاب اقدس، بند 155/ مضمون: مبدا چیزی را مصرف کنید که سبب کسالت هیکل شما و زیان بدن شما شود. جمیع اشیاء به آن گواهی دهند اگر بشنوید.)

حرام کردن بعضی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها

خوردن بعضی از خوراکی‌ها و نوشیدن بعضی از مایعات در ادیان مقدّسه کراهت دارد و بعضاً عمل شیطان تلقی شده است. گاه شرب مسکرات، که سبب زوال عقل می‌شود، از عاقل بعید به نظر می‌رسد و گاه همان به مرحله تحریم می‌رسد و اکیداً نهی می‌گردد. همانطور که در کتاب مستطاب

اقدس (بند 119) می‌فرماید، "لیس للعاقل أن يشرب ما يذهب به العقل" و در مقام دیگر می‌فرماید، "إياكم أن تبدلوا نحر الله بخر أنفسكم لأنها يُحامرُ العقل و يقلبُ الوجه عن وجه الله العزيز البديع و أنتم لا تتقربوا بها لأنها حرمت عليكم من لدی الله العلیّ العظیم." (امر و خلق، ج 3، ص 41 / مضمون: مبادا باده الهی را به شراب نفس خود تبدیل کنید. زیرا عقل را می‌پوشاند و روی را از محلّ تجلّی الهی برمی‌گرداند و شما ابداً به آن دست نزنید زیرا بر شما از سوی خداوند حرام شده است.)

بعضی از مواد مصرف کردنی اگرچه حرام نشده ولی مکروه شمرده شده است. در این لوح مبارک به آن نیز اشاراتی شده است. زیرا تأثیر زینبار آن تدریجی است و از آن گذشته با اصل پاکیزگی و حفظ صحت مابینت دارد. یکی از این موارد شرب دخان است. به بیان حضرت عبدالبهاء "کثیف است و بدبو و کره است و مدموم و به تدریج مضرّش مسلمّ عموم." (منتخباتی از مکاتیب، ج 1، ص 144)

حضرت اعلی در رسالهٔ خصائل سبعة می‌فرماید که دخان عمل خان [حاجی میرزا کریم‌خان کرمانی] و نفخ شیطان است. (نصرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب، ص 765)

حضرت اعلی نهی می‌فرماید، "یا أهل الأرض اتقوا الله هذه فی الكلمة البديعة ألا تقربوا شرب الدخان مما قد اخترعتم لأنفسكم و نزهوا أنفسكم من أن تكون مأوی الشیطان فإنّ الله قد طهرکم بطهارة أولیائه." (قیوم‌الاسماء، سوره 49 / مضمون: ای اهل عالم، تقوای الهی پیشه کنید این کلمهٔ بدیعه است که به شرب دخانی که خودتان برای خویش اختراع کرده‌اید روی نیاورید و خوشتن را منزّه سازید از این که ماوای شیطان شود. زیرا خداوند شما را به طهارت اولیائش تطهیر فرموده است.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید یک معنی از معانی "شجرهٔ ملعونه" [قرآن، سورهٔ اسراء، آیه 60] دخان است که مکروه است و مدموم و مضرّ است و مسموم و تضییع مال است و جالب امراض و ملال. (گنجینه حدود و احکام، ص 292 / منتخباتی از مکاتیب، ج 6، فقره 255)

در اینجا توجه به یک نکته حائز اهمیت است. شجرهٔ ملعونه که در قرآن کریم آمده است، در تبیینات حضرت عبدالبهاء به معنای اولین کسی است که با مظهر ظهور مخالفت می‌کند. جناب ابوالفضائل در فرائد (ص 271) می‌نویسند، "یک معنی شجرهٔ ملعونه بنی امیه هستند." حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "اما معنی دیگر شجرهٔ ملعونه در قرآن آن است که در هر دوری مظهری دارد. در دور بیان اول من استکبر و در دور جمال مبارک اول من أعرّض و در این ایام اول من نقض الميثاق است." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، فقره 255)

در اصطلاح حضرت عبدالبهاء "دخان ملفوف" همان سیگار است. حضرت عبدالبهاء بعد از نزول همین لوح تنزیه و تقدیس خبر ترک دخان را از مخاطب لوح مبارک، جناب محمدحسین وکیل بغدادی، استماع نمودند و در جواب فرمودند، "مرفوم نموده بودید که به وصول مکتوب دخان احباء فوراً ترک نمودند و دخان ملفوف را از دست انداختند. فی الحقیقه ضرر و زیان این دود بی نفع و سود واضح و مشهود است. اجسام را به کلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی بخشد و دماغ، یعنی مغز، را از احساسات علویه ممنوع نماید. اوقاتی به شربش بیهوده بگذرد و اموال بیجا مصروف گردد. نه تشنگی بنشاند و نه گرسنگی زائل کند. شخص عاقل البته ترک این مضرّ هائل نماید و همواره به آنچه سبب صحت و سلامت است پردازد." (گنجینه حدود و احکام، ص 292)

یکی از موارد مشهور ایمان و اطاعت حکایتی است منسوب به جناب ابوالفضائل هنگامی که بیان حضرت عبدالبهاء را در لوح دخان مشاهده کرد. ایشان در قاهره در حال تبلیغ امر مبارک بود. نسخه‌ای از لوح دخان به دستش می‌رسد. حامل لوح، آقای حسین روحی افندی، واکنش ایشان را چنین بیان می‌کند:

"من وقتی در عکا مشرف بودم و لوح مبارک دخان را که به افتخار محمدحسین وکیل نازل شده و در صفحه 324 مکاتیب، جلد اول، مندرج است گرفتم و چون به مصر رفتم مطالب آن را که عبارت از کراهیت دخان است به اطلاع جناب ابوالفضائل رسانیدم.

من هنوز قرائت لوح را تمام نکرده بودم که جعبه سیگار را از پنجره بیرون انداخت و فرمود، «فراق بینی و بینک، ایها الدخان.» با آن که او سیگار را به دست خود می‌پیچید و هر سیگار را با سیگار دیگر روشن می‌کرد. یعنی از صبح تمام سیگارها را با سیگار دیگر تا غروب روشن کرده می‌کشید. بعد فرمود،

"ای روحی افندی، من مدت 55 سال است که سیگار می‌کشم و به سختی بدان معتادم و به زودی خواهی دید که فلجی در یکی از اعضاء من ظاهر خواهد شد و این را از تأثیر نیکوتین به چشم خود ملاحظه خواهی کرد.»

هنوز مدتی نگذشته بود که یکی از بازوانش فلج شد و از حرکت باز ماند و این امر دو سال ادامه یافت و اطبا از علاج عاجز شدند و بالاخره او را تشویق و اصرار به شرب دخان کردند و او گفت، «مرگ برای من خوش تر از مخالفت دستور حضرت عبدالبهاء است.» (روح الله مهربانجانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص 325-326)

در لوحی از آن ایام حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "یا ابوالفضل، نامه آن حضرت رسید ولی چون به خط شریف نبود سبب حزن گردید که وجعی به دست حاصل شده است. از خدا شفا خواهم." (همان، ص 326، پاورقی 1) شاید این لوح مربوط به همین موضوع باشد.

قلیان

جمال قدم کشیدن قلیان را منع نفرمودند، اما توصیه فرموده‌اند که اطفال را طوری تربیت کنید که به آن معتاد نشوند. زیرا این نیز دخان است و مضر است و سلامت را زائل کند هرچند اثراتش تدریجی باشد. در دوران حضرت ربّ اعلی نیز استعمال نمی‌شد. زیرا در باب هفتم از واحد نهم بیان فارسی تصریح شده، "در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحه غیرطبیّه دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد." به این علت، همانطور که در لوح تنزیه و تقدیس نیز ذکر شده، بایان از شرب دخان امتنان می‌کردند.

داستانی است از جناب حجت زنجانی که قبل از ایمان در اوج غرور بود و چون ایمان آورد در نهایت درجه خضوع قرار گرفت و یکی از احکامی را که مؤکداً به اجرا گذاشت، نهی از شرب قلیان بود. این داستان، از زبان خود ایشان به جناب حاجی میرزا جانی کاشانی است. حاجی میرزا جانی می‌نویسد:

"حقیر در دارالخلافه در منزل محمودخان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آن جناب محبوس بودند، به جهت اخلاص کیشی آن حضرت [یعنی ایمان به حضرت اعلی]. می‌فرمودند:

«فلانی، من ملایی بودم چنان مغرور و زبردست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و أعلم علمایش می‌دانستند و چون که سبک من در اخذ مسائل به طریق اخباریین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم. مردم فریادی شدند. محمدشاه مرا به طهران خواست. آمدم. کتاب‌های مرا دید و مطلب مرا فهمید. گفتم، سید [حضرت اعلی] را نیز بطلب تا آن که گفتگو نمائیم. بنا هم شد. بعد چون ملاحظه فساد آن را نمود موقوف داشت.

خلاصه آن که با همه غرور همین که خبر ظهور آن جناب به من رسید و به قدر یک صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان [حضرت اعلی] را دیدم هوش از سرم بدر شد و بیاختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشان را نمودم و حلقه بندگی او را به گوش محبت کشیدم. زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از

ایشان دیدم. هرگاه انکار می کردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلاده اطاعت آن جناب را به گردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سید امکان برآمدم.

من جمله آثار سبعة ایشان را مروّج شدم و نهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند. به حدی امر حقّ قوت گرفت که منکرین در بازارها جرأت کشیدن قلیان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و به شاه و وزیر عرض نمودند و چون که ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس به من اخلاص دارند، لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم. پنجاه سوار فرستاده بودند بی خبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی به طهران بیایید.

من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست. مختصر، عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است، فرمان شما چیست؟ آیا به طهران بروم یا این که با ایشان منازعه نمایم؟ فرمایش فرموده بودند به طهران برو. لهذا آمدم و الحال مدتی می باشد که محبوس می باشم و همین که حضرت به ماکو وارد شدند تعلیقه مبارکه به سرافرازی من صادر فرمودند که به حقّ حضرت خداوند قسم یاد می کنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین.» (ظهورالحق، طبع اول، ص 181-182، پاورقی)

در اثری از جمال مبارک به امضاء کاتب وحی آمده است، "حکم قلیان در کتاب اقدس نازل نشده. حقّ جلّ کبریاؤه نظر به حکمت بالغه و حفظ، در این فقره حکمی فرموده اند تا دوستان حق مبتلا نشوند.

این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت نمایند تا از اول معتاد به آن نشوند. جز این کلمه مبارکه که استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدسند که به آن عامل شوند." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 160 / امر و خلق، ج 3، ص 47)

حشیش

ذکر حشیش در آثار حضرت بهاءالله دیده نشده است، اما در تبیینات حضرت عبدالبهاء حرمتش تصریح شده است. در بیانی مذکور، "اما حشیش از جمیع بدتر است." (امر و خلق، ج 3، ص 50) و در بیان دیگر مذکور:

"در مسألهٔ حشیش فقره‌ای مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شربش گرفتار. سبحان‌الله این از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مصرح و سبب پریشانی افکار و نحوودت روح انسان در جمیع اطوار. چگونه ناس به این ثمرهٔ شجرهٔ زقوم استیناس یابند و به حالتی گرفتار گردند که حقیقتِ نسناس شوند. چگونه این شیء محرم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت رحمن گردند. البتّه صد البتّه تا توانید ناس را نصیحت نمایید که از این افیون و حشیش زقوم بیراز شوند و به درگاه احدیت توبه نمایند. نخر سبب ذهول عقل است و صدور حرکات جاهلانه. اما این افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناهل و انسان را به کلی خائب و خاسر نماید... أعاذنا الله و إیّاکم من هذا الحرام القبیح و الدّخان الکثیف و زقوم الجحیم كما قال الله تبارک و تعالی یغلی فی البطن کغلی الحمیم." (گنجینه حدود و احکام، ص 437 / عبارت "یغلی..." آیه 4506 سوره دخان قرآن کریم است / ناهل = تشنه و خشکیده / خامد = افسرده)

دکتر منوچهر ندیمی در جزوهٔ الکل و دخان دربارهٔ حشیش نوشته است: "ماده‌ای است که به نام‌های دیگری چون بنگ و ماری‌جوآنا نیز نامیده می‌شود و از گیاه شاهدانه به دست می‌آید. ماده‌ای که اعتیادآور است که در تاریخ سابقه‌ای قدیم و بس طولانی دارد و حتی در کتب مقدّس هندو نیز از آن ذکری به میان آمده است. حشیش اصطلاح شرقی این ماده بوده و از قرن یازدهم میلادی به بعد از کلمهٔ عربی "حشّاشین" (مصرف کنندگان حشیش) کلمهٔ فرنگی assassin، که به معنی جنایتکار و قاتل است، ساخته شده است. علت این وجه تسمیه آن است که در قرن یازدهم میلادی گروهی از جنایتکاران در شرق میانه برای ادامهٔ اعمال خود از حشیش استفاده می‌کردند و بدین ترتیب به "حشّاشین" و یا assassin معروف گشتند." (ص 48-49)

البته این موضوع را بعضی قبول ندارند و معتقدند که حشّاش مشتق از حشیش به معنای داروساز است که در قرون چهار و پنجم خورشیدی در کشورهای اسلامی و بخصوص در ایران داروفروشان را به نام حشّاشین می‌خواندند و در بعضی از شهرهای بزرگ ایران بازاری به نام بازار حشّاشین (داروفروشان) وجود داشت. جنگجویان صلیبی این عنوان را، که به پیروان حسن صباح، از فرقه اسمعیلیه، اطلاق می‌شد به معنای "تروریست" گرفته به اروپا بردند و واژهٔ assassin را از آن ساختند.

اما توضیح دیگری نیز در این باره وجود دارد که سفیر امپراتور روم نوشته است:

یکی از معروف‌ترین توضیحات درباره «حشّاشین» در قسمتی از گزارش سفیر امپراتور روم در مصر، فردریک بارباروسا (Fredrick Barbarossa) آمده است: «این گروه بدون قانون زندگی می‌کنند. آنها

در کوهستان‌ها به سر می‌برند و تقریباً تسخیرناپذیر هستند زیرا هنگام جنگ به قلاع استواری که دارند پناه می‌برند. در میان خود امیری دارند که ترسش در دل همهٔ امرا، چه دور و چه نزدیک، و همچنین شهبازان مسیحی هم جوار رخنه کرده است. زیرا او عادت دارد که به طریق مرموز و حیرت‌انگیزی آنها را به قتل برساند.» اما واقعا حشاشین چه کسانی بودند که تا امروز هم مورد بحث و بررسی هستند؟

اقدام به ترور و قتل قدمتی به اندازه عمر بشر دارد. گروه مخفی حشاشین، با وجود این که در اقدام به ترور اولین نبودند اما به عنوان یکی از اولین گروه‌های سازمان‌یافته برای ترور شناخته می‌شدند. حشاشین که به عنوان «اسماعیلی‌ها» هم شهرت داشتند، گروهی از «اسماعیلیان نزاری» بودند که انشعابی از مذهب «اسماعیلیه» بود. این افراد عقیده انحرافی داشتند و امامت را به اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) ختم کرده، او را امام هفتم می‌دانستند. آنها اقدامات خود را در خاورمیانه و حدود سال 1090 میلادی (468) آغاز کردند و تا پیش از آغاز اولین جنگ صلیبی در سال 1256 میلادی (634) توانستند تعداد زیادی قلعه را تصرف کنند. موقعیت مکانی قلعه‌های تصرف شده از «الموت» آغاز می‌شد و تا حدود سوریه امروزی و سرزمین شام پیش می‌رفت. " (مجله خواندنی‌ها، 5 خرداد 1396، نوشته یوسف اسفندیاری)

افیون یا تریاک

باب هشتم از واحد نهم کتاب بیان "فی حرمة التریاق و المسکرات" است. در امر مبارک اکیداً و شدیداً نهی شده و حتی یکی از موارد معدود "لیس منی" است که در آثار جمال مبارک ذکر شده است. حضرت عبدالبهاء بیانی دارند که ذکرش در این مقطع لازم می‌آید، "مرا آرزو چنان است که کم کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند تا چه رسد به افیون." (امر و خلق، ج 3، ص 49)

حضرت بهاء الله صریحاً می‌فرمایند، "حُرِّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْسِرُ وَ الْأَفِیون. اجتنبوا یا معشر الخلق و لاتکونن من المتجاوزین." (بند 155 / مضمون: قمار و تریاک بر شما حرام شده است. ای خلق، از آن پرهیز کنید و از متجاوزین مباشید.)

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قُلْ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ شُرْبَ الْأَفِیون فی کتابِ الله الامر الحکیم. إِنَّهُ یضُرُّکُمْ؛ و ما ینفعکم هو ما أمرتم به من قبل و من بعد بآیات و اوضحات و براهین ساطعات. طوبی لمن عمل بما أمر به من لدی الله المهیمن القیوم." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 78 / مضمون: کشیدن تریاک در کتاب

خدا بر شما حرام شده است. به شما ضرر می‌رساند. آنچه که شما را نفع می‌رساند از قبل و بعد با آیات و واضحات و براهین روشن به آن امر شدید. خوشا به حال کسی که به آنچه از سوی خداوند امر شده عمل کند.

جمال قدم اظهار تأسف می‌فرمایند که کسی به خاطر ارضای نفس خود از رضای الهی بگذرد و به شرب افیون اقدام کند:

"از حق می‌طلبیم اولیای آن ارض را تأیید فرماید بر ترک آنچه از قلم اعلی نهی آن نازل فی کتابه الأقدس قوله تبارک و تعالی قد حرم علیکم شرب الأفیون... [الی آخر الآیة] و مقام آخر حرم علیکم المیسر و الأفیون... [الی آخر الآیة] بسیار حیف است انسان به عملی که نفسش به آن میل نماید از اراده الهی و حکم محکم کتاب او بگذرد و به خلاف رضایش عامل شود. پند گیرید ای برادران و به نصایح مشفقۀ الهی دل بندید و تمسک جوئید. هذا خیر لکم لو أنتم تعلمون." (گنجینه حدود و احکام، ص 436)

حضرت عبدالبهاء تأکید دارند، "و اما قضیۀ تریاک؛ نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم رمیم پوسیده تر. سبحان الله چقدر عجیب است و چقدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده کند و جز ضرر اثر نیند و با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. والله الذی لا إله إلا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر «الجنون فنون» گردد. البتة البتة خویش و بیگانه را نصیحت نمایید و از این عمل قبیح ممانعت کنید که الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. أعاذنا الله و ایّاکم من هذا الضرّ العظیم و البلیة الّتی هادمة للبنيان الجسیم." (امر و خلق، ج 3، ص 37-38 / عظم رمیم = استخوان پوسیده)

[الجنون فنون در لغت به معنای "جنون انواع گوناگون دارد" اما این ضرب‌المثل عربی برای کسانی به کار می‌رود که چیزهایی را که هیچ ربطی به هم ندارند اشتباه می‌گیرند. در عرب گویند: یضرب لمن یخلط بین اشیاء لا رابط بینها.]

مرکز میثاق می‌فرمایند، "شارب و شاری و بایع کلّ محروم از فضل و عنایت الهی هستند و به صریح نصّ الهی حرام است. شارب الخمر صد درجه تفضیل به شارب افیون دارد. در ساحت اقدس بسیار مذموم بود به قسمی که هر وقت ذکر افیون می‌شد چهره مبارک متغیر می‌د؛ به این درجه مذموم و حرام است مگر کسی که به جهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاءخانه‌ها محض معالجه

امراض صرف کنند." (گنجینه حدود و احکام، ص 433 / شارب = کسی که می‌کشد یا می‌نوشد / شاری = فروشنده / بایع = خریدار / اجزاءخانه = داروخانه)

در بیان دیگر مذکور، "اما افیون کثیف ملعون نعوذُ بالله من عذاب الله... ای یاران جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره الهی مذموم ولی در منع از شرب افیون باید به هر تدبیری تشبث نمود بلکه از این آفت عظیمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد." (همان، ص 39)

حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی طهران می‌فرمایند، "شرب نجر و تریاک از محرّمات منصوصه حتمیه است. لهذا اگر افراد اجتناب نمایند و متدرّجاً ترک نکنند و از نصیحت و انذار محفل متنبّه نشوند و عمداً مداومت نمایند، انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان نمایید." (منتخبات توقیعات مبارک، ص 462)

و نیز می‌فرمایند، "شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست. ولی اگر ترک آن دفعهً واحدهً ضرر کلی داشته باشد در این صورت مؤمن حقیقی باید در کمال صمیمیت متدرّجاً اقدام به ترک آن نماید." (گنجینه حدود و احکام، ص 435)

پایان بخش کلام، بیان صریح حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که می‌فرمایند، "قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ شُرْبَ الْأَفْيُونِ إِنَّا نَهَيْنَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهِيًّا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ وَالَّذِي شَرِبَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي اتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ." (بند 180 / مضمون: حرام شده است بر شما کشیدن تریاک نهی عظیم در کتاب و کسی که تریاک بکشد از ما نیست.)